



نقد فیلمنامه «پسر آدم دختر حوا»

چه خوب که می‌توانیم بخندیم

نزهت بادی

حالا در میان این همه فیلم‌های کم‌دی سخیف می‌توان از یک کم‌دی رمانتیک درست و حسابی حرف زد که احترام تماشاگرش را نگه می‌دارد و مخاطبان می‌توانند بدون این که نگران پایین آمدن سطح شعور و شخصیتشان باشند و از خودشان خجالت بکشند، به ایده‌های جالب و مفرح فیلم بخندند و لذت ببرند.

داستان فیلم درباره یک دوئل تمام نشدنی میان زن و مردی است که هیچ کدام حاضر نیستند دست از لجبازی بردارند. چیزی که این موقعیت‌های موش و گربه‌ای را تا انتهای فیلم به درستی سر جای خود قرار می‌دهد، ساختار حساب شده و منطقی روایت است. یعنی از همان ابتدا رقابت شغلی میان زن و مرد است که جدال‌های پی در پی آنها را به وجود می‌آورد و از آنجا که این هم‌جواری اجباری بین دو وکیل بر اساس تصادف و یا انتخاب خودشان نیست، بلکه از روی زرنگ بازی دو دلال با سوء استفاده از مشکل مالی آنهاست، پایه‌های اصلی روایت بر مبنای درستی گذاشته می‌شود.

در ظاهر به نظر می‌رسد که تصاحب آپارتمان است که آن دو را روباروی یکدیگر قرار می‌دهد، اما آن چه به درگیری‌هایشان دامن می‌زند و نمی‌گذارد هیچ کدام عقب‌نشینی کنند، رقابت شغلی و اثبات برتری خود بر دیگری است. در واقع چون نویسنده علت اساسی اختلاف و تقابل را به خوبی انتخاب کرده است، به راحتی می‌تواند تا انتها آن را ادامه دهد و از دل آن، ماجراها و موقعیت‌های تازه درآورد.

این جدال‌ها با این شرط ساده شروع می‌شود که هر کس زودتر توانست پرونده‌ای را به دست آورد، در آپارتمان می‌ماند و دیگری می‌رود. بعد کم‌کم همین شرط ساده شکل پیچیده‌تر و دشوارتری می‌یابد و آنها را وامی‌دارد تا نقشه‌های بیشتری بکشند و کلک‌های جدیدتری سر هم کنند تا در

پرونده مشترکی که روی آن کار می‌کنند، رقیب را از میدان به در کنند و به پیروزی برسند و تازه بعد از همه تقلاها و دعواها درست جایی که فکر می‌کنیم دیگر دلیلی برای ادامه درگیری وجود ندارد و ماجرا باید به بطور طبیعی به نفع یکی از طرفین فیصله بیابد، درخواست ناصر و محبوبه برای پیوند مجدد، دوباره آنها را مقابل هم قرار می‌دهد و نمی‌گذارد این بازی تمام شود.

اگر دقت کرده باشید، در تمام این مراحل چیزی که نزاع و کشمکش مینا و فرهود را تداوم می‌بخشد، دستیابی به موفقیت در زمینه شغل مشترکشان است و همین موضوع به این روکم‌کنی‌های بچگانه ماهیتی جدی و مهم می‌بخشد و به عنوان هدف نهایی شخصیت‌ها مطرح می‌شود و هر گونه اقدامی از سوی حریف شکل موانعی را می‌یابد که ما دوست داریم قهرمانان بتوانند بر آن غلبه کنند. به همین دلیل این حال‌گیری‌ها به صورت مبارزه جذابی برایمان درمی‌آید و از برد و باخت‌های چرخشی میان شخصیت‌ها به هیجان می‌آیم.

این که ما در طول روایت همواره با موقعیت‌های پویا و زنده‌ای روبه‌رو هستیم و ریتم روایت از نفس نمی‌افتد - که خدا می‌داند در یک کم‌دی نگه داشتن ضربانگ داستان چه کار سختی است - به این دلیل است که با واکنش‌های زنجیره‌وار روبه‌رو هستیم. یعنی موقعیت‌ها از دل یکدیگر بیرون می‌آیند و هر کنشی به واکنشی از سوی شخصیت دیگری منجر می‌شود و در هیچ مرحله‌ای کشمکش میان شخصیت‌ها قطع نمی‌شود. یک جور بازی پینگ‌پنگ‌وار که طرفین بازی به خوبی از پس هم برمی‌آیند و هیچ یک از ضربات حریف را بدون جواب نمی‌گذارند.

این پیوستگی رخدادها و تداوم کشمکش‌ها مدیون دقت نویسنده و کارگردان در زمینه تقسیم مساوی و یکسان موقعیت‌ها میان دو شخصیت اصلی است، یعنی آنها هرگز اجازه نمی‌دهند ماجرا به نفع یکی از شخصیت‌ها تمام شود و یکی از آن دو برای مدت طولانی برنده بماند و همواره کاری می‌کنند که به سرعت ورق به نفع دیگری برگردد.

درواقع ما با نوعی موقعیت‌الاکلنگی در رابطه زوج فیلم روبه‌رو هستیم که در این بالا و پایین

گفت‌وگو با محمدرضا احمدی پیشکوهی
فیلمنامه‌نویس «پسر آدم، دختر حوا»



زنانها و مردها؛ ابد و ازل

حمید گرشاسبی

نوشتن فیلمنامه خوب کمدی - این روزها - کار سختی شده. چرا که اغلب، این نوع از کار سینما را کاری کم‌ارزش تلقی می‌کنند و در نتیجه در اکثر موارد با چیزی روبه‌رو نیستیم که قابل دفاع باشد. اما فیلمنامه **پسر آدم، دختر حوا** این طور نیست؛ کاری است که نویسندگانش می‌توانند پشت آن قد راست کنند و بگویند هم به سرگرم ساختن تماشاگر فکر کرده و هم آنها را دست کم نگرفته است.

لطفاً کمی اطلاعات تقویمی به ما بدهید. این که کجا به دنیا آمده‌اید؟ در چه رشته‌ای درس خوانده‌اید؟ فیلمنامه‌نویسی را از کجا شروع کرده‌اید؟ و تا به حال چه کارهایی کرده‌اید؟

متولد تهران هستم و به اصطلاح بچه محله‌ای حد فاصل مجیدیه و نظام‌آباد. البته یکی دو سالی است که ساکن شهرستانم. از کودکی سینما را دوست داشتم. دیپلمه فرهنگ و ادب هستم. پس طبعاً تحصیلات آکادمیک سینمایی ندارم. هر چه هست محصول فیلم دیدن است

رفتن‌ها تقریباً از نیروی برابری برخوردارند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. یعنی همواره سازندگان فیلم حواسشان بوده است که موضوع برد و باخت در نوسان میان دوشخصیت اصلی در حرکت باشد و مهم‌تر از آن نگذارند مخاطب به سمت یکی از طرفین ماجرا تمایل و جانبداری بیشتری پیدا کند. حتی در پرونده حضانت نیز مراقب بودند تا بار احساسی موضوع، داستان را به سوی یکی از زوج‌ها و برخورداری از حق بیشتر هدایت نکند، چون در چنین داستان‌هایی بیش از هر چیزی این نکته مهم است که هر دو شخصیت به یک اندازه معصوم و مقصر به نظر برسند و ما نتوانیم طرف یکی از آنها را بگیریم و از هر دو به یک اندازه خوشمان بیاید.

یکی از ترفندهای خوبی که فیلم به کار می‌برد، این است که نیمه دوم داستان را قرینه نیمه اول آن نشان می‌دهد که به خوبی می‌تواند بر پوچی و بیهودگی تلاش‌ها و جدال‌های دو وکیل در اثبات حقانیت و کلایشان تأکید ورزد. یعنی مینا و فرهود برای جدایی زوجی این قدر خود را به دردسر انداختند که اصلاً نمی‌توانند بدون هم زندگی کنند و همین موضوع موقعیت نزاع آنها را آزرده‌تر و مضحک‌تر جلوه می‌دهد. البته این قرینه‌سازی را نه تنها در مفهوم کلی داستان بلکه در موقعیت‌های جزئی نیز می‌توان دید که اتفاقاً در راستای تقویت رویارویی برابر شخصیت‌هاست. مثلاً استفاده از درهای کاملاً مشابه در کنار یکدیگر که بر موقعیت یکسان آنها اشاره دارد و فیلم چه شوخی بامزه‌ای را به وسیله آن خلق می‌کند، یا موقعی که مینا بعد از پیدا کردن وسیله شنود تلفنش برای فرهود که پنهانی در حال گوش دادن است، خط و نشان می‌کشد و حالش را می‌گیرد و در عوض فرهود بعد از دادن کیف مینا به پدرش از طریق آیفون که می‌دانند مینا در حال شنیدن است، ماجرا را تلافی می‌کند و حرص مینا را در می‌آورد. اما جایی که این قرینه‌سازی‌ها بیشتر از بقیه نمود دارد، اذیت کردن مینا توسط فرهود با ماشین است که در یک موقعیت کاملاً مشابه حسی که در زیر دو رویداد پنهان است، به شدت با هم فرق دارد.

اتفاقاً تنها چیزی که جایش در فیلم خالی است، همین لحظات عاطفی دو‌گانه و کنایی میان زوج رقیب است. اصلاً گرمای کمدی رمانتیک‌های خوبی که می‌شناسیم، از همین بار احساسی نهفته در لایه‌های زیرین قصه می‌آید. غالباً در نمونه‌های قابل ارجاع چنین فیلم‌هایی ریشه این لج‌بازی‌ها و جدال‌ها در ظاهر نوعی رقابت شغلی، جنسیتی و یا اجتماعی است، ولی در باطن عدم توانایی برای ابراز علاقه است که زوج مورد نظر را در تقابل هم قرار می‌دهد.

با وجود این کمبود که فیلم را از اصالتی که در کمدی رمانتیک‌های محبوبمان می‌بینیم دور می‌کند، اما باز هم با فیلم قابل احترامی روبه‌رو هستیم که نباید نقش کارگردانی خوب رامبد جوان را نادیده بگیریم که اجرای درستی از شوخی‌های فیلم داشته و معلوم است تا جایی که توانسته سعی کرده موقعیت‌های کمیک داستانی را ارتقا بخشد.